

ایران‌شناسی

در کشورهای آلمانی زبان* (۱)

(آلمان فدرال؛ آلمان شرقی؛ اتریش؛ و سوئیس)

نوشته: برت گ. فراگنر

ترجمه: مرتضی اسعدی

می‌پذیرند. بنابراین، ترجمه کردن اصطلاح آلمانی «Iranistik» که در آن زبان معادل «Iranistics» انگلیسی است، به «مطالعات ایرانی» (یا «Iranian Studies») معمولاً باعث بدفهمی‌هایی می‌شود. ترجمه درست یا درست‌تر اصطلاح مزبور «زبان‌شناسی و فقه‌اللغه ایرانی» است.

مطالعات جدید ایرانی در زبان آلمانی از اوایل قرن نوزدهم میلادی، یعنی از وقتی که گئورگ فردریک گروتفردنر، متخصص زبان‌شناسی زبانهای کهن از دانشگاه گوتینگن، رمز نوشته‌های خط‌میخی کتیبه‌های بیستون در نزدیکی کرمانشاه (باختران امروزی) را کشف کرد، باب شد. مطالعه در باب زبان‌شناسی و فقه‌اللغه ایرانی کمابیش در قیاس با زبان‌شناسی یا مطالعه در فقه‌اللغه هندی و در جنب آن پیش می‌رفت. بخش اعظم توجهی که زبان‌شناسی و فقه‌اللغه ایرانی در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی در میان روشنفکران و متفکران آلمانی برانگیخت ناشی از روابط و پیوندهای نزدیک آن با زبان‌شناسی هندواروپایی و زبان‌شناسی تطبیقی بود.

مطرح شدن مسأله اصل و منشأ تاریخی و زبانی قوم ژرمن، یعنی مردم آلمان، تحقیق در مشابهتهای میان زبانهای هندواروپایی را به صورت یکی از زمینه‌های مهم مطالعاتی درآورد. علاوه بر این، کوششهایی نیز شد تا ثابت شود که این مشابهتها و اشتراکات زبانی وجهی از پیوندها و اشتراکات عمیقتر قومی و نژادی میان اقوام «هندواروپایی» است. لذا سعی می‌شد که بر این اساس نژاد اصیل و اولیه قوم اصطلاحاً آریایی شناخته و بازسازی شود. این تلاشها در قرن نوزدهم در تکاپوی گسترده ناسیونالیستهای آلمانی برای یافتن مبنایی ماقبل تاریخی برای

این مقاله به نام و یاد فریتس ولف، مؤلف فهرست مشهور و چند جلدی لغات شاهنامه فردوسی تقدیم گردیده است. این اثر عظیم را حکومت ناسیونال سوسیالیست آلمان به عنوان هدیه‌ای رسمی در جریان برگزاری جشنهای یادواره فردوسی در سال ۱۳۱۴/۱۹۳۵ به ایران تقدیم کرد. خود فریتس ولف که اجازه مشارکت در این جشنها را نیافته بود، چند سال بعد در اردوگاه کار اجباری نازیها چشم از جهان فرو بست.

ایران‌شناسی در کشورهای آلمانی زبان، برخلاف ترتیباتی که در اکثر کشورهای دیگر معمول است، در رشته‌ای از رشته‌های دانشگاهی متمرکز نیست. در نتیجه، برای «بازسازی» یا «بازبینی» تاریخچه مطالعات ایران‌شناسی در این کشورها بناگزیار باید در رشته‌های مطالعاتی و دانشگاهی متعددی کاوش کرد. نتایج مجزا و منفردی که از این کاوش به دست می‌آید، در کنار هم طیف رنگارنگی از مطالعات ایران‌شناسی در آلمان و اتریش و سوئیس را باز می‌نماید.

۱) زبان‌شناسی و فقه‌اللغه ایرانی

یگانه رشته دانشگاهی در حوزه زبان آلمانی که نام «ایران» را با خود یا بر خود دارد همان رشته «زبان‌شناسی و فقه‌اللغه ایرانی» (یا به قول خود آلمانی‌زبانها «Iranistik») است. این رشته دانشگاهی سالیان دراز قلمرو انحصاری زبانها و لهجه‌هایی تلقی می‌شده است که به گروه زبانهای ایرانی تعلق داشته‌اند. از نظر روش‌شناسی توجه اصلی رشته «Iranistik» به زبان‌شناسی و فقه‌اللغه معطوف است. اکثر محققان این رشته، اگر نخواهیم بگوییم همه آنها، حتی امروزه نیز همین تعریف را برای این رشته



فراگتر

دعاویشان متبلور گردید. برخلاف آنچه در مورد قدرتهای دیرین استعماری مثل فرانسه و انگلیس مشهود بوده، در آلمان توجه عمومی به زبانشناسی و فقه‌اللغه ایرانی اساساً ناشی از انگیزه‌های اقتصادی و میل به سلطه مستقیم و بلاواسطه نبود، بلکه انگیزه سیاسی توجه به موضوعات ایرانی مبنایی ذهنی و مرامی داشت: تفحص در فقه‌اللغه ایرانی، دست کم گاهی، به عنوان مشارکتی در جستجوی ریشه‌های «آریایی» قوم ژرمن تلقی می‌شد.

این عنصر «آریایی» علی‌الخصوص در آلمان نقش مهمی در انگیزش مطالعات و تحقیقات ایرانی ایفا کرد و تا دیرزمانی همچنان مقرون به تعهد عالمانه و آرمانی برای نیالودن تحقیقات علمی «ناب» به اغراض و شوایب دنیوی و مبتذل، که تا اوایل همین قرن بیستم مشخصه همه بورژوازیهای اروپایی بود، باقی ماند. توجه و تعلق خاطر عمومی و در عین حال علناً سیاسی آلمانها به ریشه و خاستگاههای «آریایی» محیط کاملاً مناسبی برای رشد سالم تتبعات فقه‌اللغه ایرانی در آلمان فراهم آورد. در سایه عنایت این تتبعات به روزگاران کهن و جهت‌گیریهای منحصر از زبانشناسانه آن، محققانی که در این زمینه مشغول تحقیق بودند هیچگاه وارد کشاکشهای سیاسی نشدند. حتی زمانی هم که موضوع تحقیق این محققان به نحوی به زبانهای جدید مربوط می‌شد باز با این زبانها همچنان رفتار می‌کردند که گویی این زبانها هم‌عرض و هم‌دوش زبانهای فارسی باستانی و اوستایی است نه زبانهایی زنده. می‌توان گفت که این تلقی نوعاً در همه محققان ایرانشناس آلمانی مشهود بوده و تا به امروز وجه تمایز جدی بسیاری از ایرانشناسان آلمانی زبان از بقیه ایرانشناسان جهان بوده است. با عنایت به همین امر است که می‌توان دریافت چرا بسیاری از متخصصان زبانها و زبانشناسی ایرانی در آلمان فدرال و اتریش هنوز با گروههای دانشگاهی مطالعات ایرانی همکاری نمی‌کنند و تنها در گروههای مطالعات هندواروپایی کار می‌کنند. با این حال، بسیاری از آنها، همچون مانفرد مایر هوفپر در وین، کارل هوفمان در ارلانگن، هلموت هومباخ در ماینتس، برنفیلد شلرات در برلن، و رودیگر اشمیت در زاربروکن، حقا از محققان ایرانشناس «واقعی» اند.

سنت مطالعه در زبانشناسی و فقه‌اللغه ایرانی در جمهوری دموکراتیک آلمان نیز همچنان تداوم یافته است. نمایندگان این سنت مطالعاتی اکثراً شاگردان استاد برجسته فقه‌اللغه ایرانی، یعنی هاینریش یونکرند. در سالهای اخیر، این رشته مطالعاتی به دانشگاه هومبولت در برلن شرقی منضم شده بوده و مانفرد لورنتس آن را تدریس می‌کرده است. بزرگ علوی، نویسنده مشهور ایرانی، نیز سالهای زیادی در همین گروه فعالیت می‌کرد. جالب است که تحقیقات زبانشناختی محققان ایرانشناس

دانشگاه هومبولت، برخلاف آنچه در آلمان غربی مشهود بوده، عمدتاً متوجه زمان حاضر است و مهمتر از آن اینکه جنبه‌های علمی دارد و این خود بازتاب و بیانگر تصور خاصی از علم و تحقیق در جمهوری دموکراتیک آلمان است که تفاوت‌های اساسی با سنت رایج در آلمان فدرال دارد. اهتمام اصلی محققان ایرانشناس جمهوری دموکراتیک آلمان به مسأله فرهنگ نویسی و دستور زبان معطوف بوده و فرهنگ فارسی-آلمانی یونکر و علوی، کتاب درسی فارسی-علوی و لورنتس، دستور زبان پشتو از نتایج آن شمرده می‌شود. به ادبیات فارسی نیز توجه زیادی می‌شده است و ترجمه‌های فراوانی که از آثار فارسی به زبان آلمانی شده حاصل این گرایش بوده است. یکی از مهمترین این آثار کتاب تاریخ و تطور ادبیات نوین ایران (۱۹۶۴) بزرگ علوی است. این کتاب، که بعد از گذشت بیش از دو دهه همچنان جامعترین و مفصلترین اثر درباره ادبیات جدید ایران است، هنوز به زبان انگلیسی ترجمه نشده است. سومین زمینه مورد علاقه ایرانشناسان جمهوری دموکراتیک آلمان تحقیق و مطالعه درباره زبانهای ایرانی جدید متداول در جمهوریهای شوروی، مثل زبانهای آسی و تاجیکی است.

دومین مرکز مطالعه در فقه‌اللغه ایرانی در ساحت سنتی عبارت بوده است از «گروه فقه‌اللغه ایرانی» در آکادمی علوم جمهوری دموکراتیک آلمان که زیر نظر رنر زوندنرمن فعالیت می‌کرده است. این گروه تحقیقات خود را بر روی مجموعه‌ای موسوم به «متون تورفان (طرفان)» متمرکز کرده است که حاوی اسناد و متون بازیافته گروههای کاوشگر آلمانی اعزامی به تورفان در آسیای مرکزی در سالهای قبل از جنگ اول جهانی است. بخش اعظم این متون و اسناد در برلن شرقی نگاهداری می‌شده‌اند. آلمان غربی در حال حاضر دارای سه گروه دانشگاهی است که در هامبورگ و گوتینگن و برلن غربی در زبانشناسی و فقه‌اللغه ایرانی کار می‌کنند. زبانشناسی و فقه‌اللغه ایرانی را در هامبورگ رونالد امریک درس می‌دهد که تخصصش در زبانهای ایرانی میانه و بخصوص کردی و پشتوست؛ در برلن نیز این رشته را گونتر



فريتس ولف

استوار بوده است و این درست نقطه مقابل گرایش است که در اتریش در زمینه مطالعات اسلامی شایع است. رویارویی و درگیریهای چندین قرنۀ خاندان هابسبورگ با امپراتوری عثمانی باعث گردیده است که عده‌ای از شرق‌شناسان اتریشی قرون نوزدهم و بیستم میلادی توجه عمده خود را به جای عربی به زبان ترکی معطوف کنند و این امر ایشان را به «کشف» زبان فارسی به عنوان مهمترین زبان فرهنگی امپراتوری عثمانی رهنمون شده است. یوزف فن هامرپورگشتال، محقق برجستۀ اتریشی، بر اساس همین گرایش سنت مطالعاتی‌ای را در این کشور پایه‌ریزی کرد که بعدها به آلمان نیز سرایت یافت.

مشخصه این سنت مطالعاتی توجه جدی به تاریخ و نیز ادبیات خاور نزدیک اسلامی در قرون میانه و جدید، با تأکید عمده بر زبان ترکی و، در مرتبۀ بعد، زبان فارسی است. البته روشن است که زبان عربی حتی در این سنت نیز جایگاهی جدی دارد و از یاد نرفته است. به همین قیاس، دین اسلام نیز در این سنت مطالعاتی به عنوان جریانی که از نظر تجربی پی‌آمدهای مهمی داشته است تلقی و بررسی می‌شود و به‌ندرت به عنوان موضوعی جداگانه مورد تحقیق و مطالعه قرار می‌گیرد. با این حال، نمایندگان این سنت و نسلهای بعدی ایشان خود را در وهله نخست اسلام‌شناس و «شرق‌شناس» می‌دانند و آنگاه محققی که کمابیش دستی‌نیز در «زبان‌شناسی کاربردی زبانهای شرقی» دارد. تا همین اواخر، تاریخ و ادبیات ایران اسلامی به‌ندرت موضوع تحقیق مورخان حرفه‌ای و یا محققان حوزه ادبیات قرار می‌گرفت. این وضع هم محاسنی دارد و هم معایبی. از جمله مزایا و محاسن آن یکی هم این است که محققان بناگزیبر، بنا به سنت، اطلاعات ارزشمند و قابل توجهی درباره زبانها و منابع و متون اولیه حوزه بررسی خود

گو برخت تدریس می‌کند که تحقیقاتش را در زبانهای ایرانی کهن و میانه و جدید بسط داده است و در زبان کردی نیز کار می‌کند. به رغم تداوم این سنتها، در طول سالهای قرن بیستم تحولات قابل توجهی در تصور آلمانها از مطالعات ایرانی رخ داده است. در سطور ذیل درباره کسانی همچون هانس هاینریش شیدر، ولفگانگ لنتس، ووالتر هینتس، که در این تحولات نقش و سهمی داشته‌اند، سخن خواهیم گفت.

۲) مطالعات ایرانی به عنوان بخشی از «اسلام‌شناسی» (Islamwissenschaft) و مسأله مطالعات شرقی

در قرن نوزدهم در دانشگاههای کشورهای و سرزمینهای آلمانی زبان معمول بود که مطالعات زبان‌شناسی در همه زبانهای غیر اروپایی (یعنی زبانهای افریقایی و آسیایی) را کلاً تحت عنوان «مطالعات شرقی» طبقه‌بندی کنند. نمایندگان و محققان این زمینه تحقیقاتی همگی خود را نوعاً «شرق‌شناس» می‌نامیدند. ایران‌شناسان نیز از این قاعده مستثنی نبوده‌اند. با این حال، در پایان قرن نوزدهم زمینه‌های تحقیقاتی فرعی متعددی بوضوح از یکدیگر تمایز یافتند و بدین ترتیب زبان‌شناسی و فقه‌اللغه ایرانی به عنوان یکی از این زمینه‌های تحقیقاتی مستقل، همچون هندشناسی، ترک‌شناسی، زبان‌شناسی سامی و فقه‌اللغه عربی، ظاهر گردید. در میان عامۀ غیر متخصص آلمانی زبانها نوزدهم به همه این رشته‌ها و زمینه‌های تحقیقاتی متمایز از هم همان «شرق‌شناسی» (Orientalistik) گفته می‌شود. با این حال، کسی که امروزه در سرزمینها و کشورهای آلمانی زبان خود را «شرق‌شناس» بنامد، مرادش این است که در زبانهای غیر اروپایی، بخصوص در زبانهای آسیا و شمال افریقا، تحقیق و مطالعه می‌کند.

اسلام‌شناسی به عنوان یک رشته مطالعاتی منتظم از بطن شرق‌شناسی سر برآورد، اما آشکارا عناصری از زبان‌شناسی و سایر موضوعات و روشها را در خود فراهم داشت. این رشته یا زمینه مطالعاتی برخورد زبان‌شناسانه با زبانهای عربی و فارسی و ترکی را با سؤالیهای ماهیتاً دینی درباره اسلام و نیز تاریخ و ادبیات خاورمیانه در هم تنیده بود. در قرن بیستم میلادی، متدولوژی یا روش‌شناسی تحقیق درباره اسلام به مدد رشته‌های علوم سیاسی و تاریخ و انسان‌شناسی فرهنگی و اجتماعی توسعه یافت و در بسیاری از دانشگاهها رهیافتها و مفاهیم بسیار متنوع و بدیعی در مطالعات اسلامی مطرح شد. مشخصه این گرایش کلی تلاش فزاینده‌ای است برای غلبه بر میراث زبان‌شناسانه شرق‌شناسان در یکی جلوه دادن این زمینه مطالعاتی با زبان‌شناسی و فقه‌اللغه. در آلمان، اسلام‌شناسی همواره بر مدار منابع و زبان عربی

دارند. یکی از مهمترین مضار و معایب این وضع نیز آن است که همان محققان خیلی دیر، و آن هم نه آنچنانکه باید، بر آن می‌شوند که با پیشرفتهای نظری و مسائل جدید زمینه‌های کلی تاریخ و ادبیات آشنا گردند و چه بسا اصلاً در این صدد بر نمی‌آیند. از طرف دیگر، عدم توجه متخصصان مجرب و کارآزموده تاریخ و ادبیات به تاریخ و ادبیات ایران اسلامی باعث می‌شود که همان نحوه دیرین تحقیق کلاً به‌عنوان یگانه راه و رهیافت مطالعه درباره تاریخ و ادبیات ایرانی/اسلامی باقی بماند. در این میان، تنها جمهوری دموکراتیک آلمان توانسته است تا حدودی بر این مشکل فایق آید. در این کشور مطالعه درباره ادبیات ایران مشغله اصلی ایرانشناسان است. اما به تاریخ ایران، که باید از جمله زمینه‌های مورد علاقه مورخان باشد، در حال حاضر چندان توجهی نشده است.

این بی‌توجهی به ایران و اسلام در سایر رشته‌ها، مثل جغرافیا، علوم سیاسی، انسانشناسی فرهنگی و اجتماعی، باستانشناسی، و تاریخ هنر، مصداق ندارد. با این حال، در نتیجه این تقسیم کار، مشکل بتوان محققانی را در این زمینه‌ها یافت که قابلیت‌های زبانی یا زبان‌شناسانه‌شان بتواند با قابلیت‌های زبان‌شناسانه اسلام‌شناسان برابری کند.

يك ویژگی مشخص دیگر این وضع - که باز هم جنبه‌های مثبت دارد و هم جنبه‌های منفی - آن است که بسیاری از اسلام‌شناسانی که در تحقیق درباره ایران مشارکت می‌جستند توجه خود را منحصرأ به مسائل مربوط به ایران معطوف نمی‌داشته‌اند. این وضع یا گرایش تا مدت‌های مدیدی باعث شده بود که به حساب ایران و موضوعات مربوط به ایران بر موضوعات و مسائل عربی تأکید شود. در همین احوال، مطالعه درباره زبان و تاریخ و فرهنگ امپراتوری عثمانی و ترکیه خود به زمینه مطالعاتی مستقلی در کشورها و سرزمینهای آلمانی زبان تبدیل گردیده است. فراهم آمدن این زمینه جدید مطالعات عثمانی حاصل همکاری محققان ترك‌شناس با اسلام‌شناسانی بوده است که به مسائل و موضوعات عثمانی بی‌علاقه نبوده‌اند. در عرصه مطالعات اسلامی/ایرانی نیز تحول مشابهی رخ داده است. هرچند نتایج همکاریهای محققان ایرانشناس با اسلام‌شناسان در این عرصه هنوز به اندازه حاصل این همکاری در مورد ترکیه امیدوارکننده و رضایتبخش نیست.

در نتیجه همه این امور و عوامل، هنوز مطالعه درباره زبانها و تاریخ و فرهنگ ایران دوره اسلامی، به‌عنوان يك رشته مشخص تحقیقاتی، مبانی روشن و منتظمی نیافته است. این جهات و جوانب مختلف ایرانی تاکنون همواره در متن مطالعات زبان‌شناختی و فقه‌اللغه ایرانی ویا، بیشتر از آن، در متن مطالعات

اسلامی مورد تحقیق قرار می‌گرفته‌اند و اغلب هم توجه جدی و جداگانه چندانی به آنها نمی‌شده است. تحولاتی که از سال ۱۹۷۹ به این سو در مطالعات ایرانی (در کشورهای آلمانی زبان) روی داده این وضع را به‌روشنی نشان می‌دهد. دشواریهای برقراری ارتباط با محققان و نهادها و مؤسسات تحقیقاتی ایران در سالهای بعد از پیروزی انقلاب اسلامی باعث گردیده است که بسیاری از اسلام‌شناسان آلمانی زبان که پیشتر به تحقیق و مطالعه درباره ایران بی‌علاقه نبودند توجهشان را بیشتر به جانب موضوعات و مسائل اعراب معطوف بدارند، همچنانکه برخی از ایرانشناسان آلمانی زبان نیز (به سبب همین دشواریها) علاقه و توجهشان را از مسائل و موضوعات معاصر ایران به موضوعات مطالب تاریخ باستان ایران برگردانده‌اند.

۳) اعتنای اسلام‌شناسان و ایرانشناسان آلمانی زبان به زبان و تاریخ و فرهنگ ایران دوره اسلامی

سابقه گرایش سنتاً نیرومند آلمانیها به تأکید بر روی زبانها و تاریخ و فرهنگ در مطالعات اسلامی و ایرانی را باید در نیمه نخست قرن جاری سراغ گرفت. در میان محققانی که توجه جدیتری به زبانشناسی و فقه‌اللغه ایرانی داشته‌اند هانس هاینریش شیدر، ولفگانگ لنتس، و والتر هینتس از دیگران نامبردارترند. شیدر در سالهای پیش از جنگ دوم جهانی استاد زبانشناسی و فقه‌اللغه ایرانی در دانشگاه برلن بود و بعداً به گوتینگن رفت. هینتس نیز تا دهه ۱۹۷۰ استاد زبانشناسی و فقه‌اللغه ایرانی در گوتینگن بود؛ و لنتس سالهای متمادی همین سمت را در دانشگاه هامبورگ داشت.

به نظر هر سه اینان، در همان اوایل دهه ۱۹۳۰ و حتی پیشتر از آن، محدود کردن سنتی مطالعات ایرانشناسی به زبانشناسی محض زیاده‌تنگ نظرانه آمد. شیدر حوزه عمل خود را به مطالعه درباره مسائل تاریخ عمومی و بررسی تطبیقی تمدنها توسعه داده بود و درباره سهم ایران در تطوّر تمدن بشر نیز تحقیق می‌کرد. باید خاطر نشان ساخت که دقیقاً از رهگذر همین نحوه برخورد با مطالعات ایرانی بود که موضوعات قرن نوزدهمی فوق‌الذکر و بخصوص عطش یافتن آبشخورها و منشأهای اولیه «نژاد آریایی» بار دیگر در هیئت نوینی مطرح گردید. همین جریان بناگزر شیدر را به مفاهیم فرهنگی ایدئولوژی ناسیونال سوسیالیستی نزدیک ساخت.

ولفگانگ لنتس بیش از هر امر دیگری مشتاق بود که زبانشناسی و فقه‌اللغه ایرانی را با استفاده از روشها و سؤالاتی که به علوم اجتماعی و انسانشناسی مربوط می‌شد تقویت کند. هدف واقعی مطالعه در زبانشناسی و فقه‌اللغه ایرانی از نظر او عبارت

بوده از تحقیق در پیشینه اوضاع و احوال اجتماعی- فرهنگی مردم ایران. به زعم او تحقیق در این مطالب می تواند به زبانشناسی و فقه اللغه، که دیگر از نظر او هدف غایی نیست بلکه خود وسیله وصول به يك هدف واقعی دیگر است معنای تازه ای ببخشد.

والتر هینتس در سال ۱۹۳۶ کتابی تحت عنوان *ظهور ایران* به عنوان *يك دولت ملی* در قرن پانزدهم منتشر کرد و با این کار، در آلمان، راه تازه ای در مطالعه تاریخی در باب ایران اواخر قرون وسطی گشود. این نخستین باری بود که او درباره موضوعی تحقیق می کرد که در جای دیگر - یعنی روسیه - مطالعه آن آغاز شده بود. معطوف شدن توجه جدی محققان تاریخ روسیه تزاری به ایران، بی شك با علایق استعماری نیرومند امپراتوری روسیه در آسیای مرکزی و ایران مربوط و مرتبط بود. با این حال، تحوّل خاص این توجه در میان شرق شناسان روسیه و تعلق خاطری که در میان ایشان نسبت به تاریخ ایران پدید آمد، نیز همان اندازه اهمیت داشت. از رهگذر عنایت جدی محققانی همچون خانیکف، دورن، و از همه مهمتر، و. بارتولد به این جریان، مکتب برجسته ای در مطالعات تاریخی درباره ایران و آسیای مرکزی در بطن مطالعات روسها درباره اسلام پدید آمد. شخصیتی که بیش از همه در انتقال سنت این مکتب مطالعاتی به فرانسه و کشورها و سرزمینهای انگلیسی زبان نقش داشت کسی جز ولادیمیر مینورسکی نبود.

در آلمان والتر هینتس با تحقیقات تاریخی خود درباره ایران دوره قرون وسطی و اوایل عصر جدید سنت دیرپایی در مطالعات ایرانی به وجود آورد که هم شامل زبانشناسی و فقه اللغه ایرانی می شد و هم شامل اسلام شناسی. هانس روبرت رومر و برتولد اشپولر از همان ابتدای این جریان با هینتس و برای او کار می کردند. بعدها رومر به مقام استادی درس (تاریخ) اسلام در دانشگاه فرایبورگ رسید و سالها در این مقام ماند، در حالی که علایق خاص و مشخص اشپولر در زمینه مطالعات ایرانی به محدوده زمانی اوایل عصر اسلامی تا پایان دوره مغول محدود گردید. رومر، همچون خود هینتس، بیشتر در مورد خاندانها و سلسله های بعد از مغول، مثل تیموریان و ترکمانان، تا سقوط صفویه در اوایل قرن هجدهم میلادی تخصص یافت.

این اقدامات و تحقیقات، تاریخ ایران در دوره های قبل از عصر جدید را در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم به صورت حوزه مطالعاتی ارزشمند و بالنسبه گسترده ای در دانشگاههای آلمان درآورد. برخلاف وضعی که در مورد مطالعات درباره عثمانی رخ داد، هیچ کدام از سه محقق ایران شناس اخیر الذکر بر آن نشدند که مطالعه در تاریخ ایران دوره اسلامی را به رشته مطالعاتی مستقلی تبدیل کنند. در حالی که هینتس تأکید بر نگرش تاریخی را وسیله

توسعه بحق حوزه مطالعات ایرانی می دانست، اشپولر و رومر چشم انداز تاریخی را وسیله گسترش دامنه مطالعات اسلامی می شمردند. هیچ کدام از این سه نفر نیز هیچگاه همه اهتمام خود را مصرف موضوع مورد علاقه مشترکشان نکردند. هینتس پس از سال ۱۹۶۰ بیش از پیش به موضوعات ایران باستان علاقه یافت و تا حدود بسیار زیادی از مطالعات پیشین خود درباره تاریخ ایران در قرون وسطی و دوران پیش از عصر جدید دست کشید. علاقه روزافزون او، از آن پس به مطالعه درباره تمدن و زبانهای هخامنشیان و ایلام باستان گراییده است.

وجه امتیاز رومر، جدای از کاری که در مورد تاریخ ایران کرده، تحقیق گسترده ای بوده است که در تاریخ مصر اواخر قرون وسطی، بویژه در دوره ممالیک انجام داده است. اما اشپولر هیچگاه رشته پیوند علایق ایرانی خود را با تعلق خاطر آشکارش به تاریخ دینی اسلام و نیز ترك شناسی نگسسته است. او رومر هر دو همواره در صدد آن بوده اند که در تحقیقات و نیز درس خود سراسر عرصه اسلام شناسی را بشناسانند. رهیافت و نگرش چندوجهی ایشان، که آن را به شاگردان خود نیز انتقال داده اند، برای خود مزایایی دارد. اما در عین حال، این رهیافت و نگرش چندوجهی جنبه یا جنبه های ابهام انگیزی نیز دارد که عملاً سبب گردیده است این «مکتب» مطالعاتی، که حدود چهل سال از تأسیس آن می گذرد، هنوز به عنوان *يك* رشته منتظم مطالعاتی در اسلام شناسی یا ایران شناسی و فقه اللغه زبانهای ایرانی به رسمیت شناخته نشده باشد. بازتابهای این امر را در انتخاب جانشینان دانشگاهی سه استاد مزبور می توان دید: جای هینتس را در دانشگاه گوتینگن «ایران شناس» برجسته ای گرفت که در فقه اللغه متبحر بود و دلبستگی شدیدی به تحقیق در زبانهای کهن



Bertold Spuler

اشپولر

ایرانی داشت، در حالی که رومر و اشیولر کرسیهای خود را به نمایندگان ممتاز اسلام شناسی واگذاشتند. به هر حال، هیچیک از این جانشینان همهٔ اهتمام خود را مصروف تحقیق در زبانها و تاریخ و فرهنگ ایران دورهٔ اسلامی نکرده‌اند.

در حال حاضر تنها دودانشگاه در آلمان وجود دارد که تحقیق و مطالعهٔ نهادی دربارهٔ تاریخ و فرهنگ و جامعهٔ ایران در دورهٔ اسلامی در آنها کمابیش جدی گرفته می‌شود. یکی از این دانشگاهها همان توپینگن است که رهبری این مطالعات را در آن هاینس گائو به بر عهده دارد؛ دیگری دانشگاه برلن غربی است که ادارهٔ مطالعات ایرانی در آن با نویسندهٔ مقالهٔ حاضر است. با این حال، تلاشهایی که برای قبولاندن شایستگی مطالعات ایرانی برای تبدیل شدن به یک رشتهٔ کامل عیار دانشگاهی در چارچوب ایرانشناسی می‌شده است همچنان بی‌وقفه ادامه دارد.

۴) «مکتب تاریخی» والتر هینتس، هانس روبرت رومر، و برتولد اشیولر

از سال ۱۹۴۵ به این سو، عده‌ای از محققان ایرانشناس آلمانی تحصیلات دانشگاهی خود را در بستر سنتی که سه استاد مزبور فراهم آورده بودند گذرانده‌اند. در این بخش از مقاله تنها از کسانی سخن خواهیم گفت که یا از جمله شاگردان این سه استاد بوده‌اند و بیشتر از بقیه احساس دل‌بستگی و تعلق به رهیافت تاریخی مزبور می‌کرده‌اند و یا هر چند شاگردان بلاواسطهٔ این سه استاد نبوده‌اند قویاً از سنت نگرش تاریخی ایشان تأثیر پذیرفته‌اند. ضمناً لازم است در همین مقام توضیح دهیم که بسیاری از محققان این دو گروه تحقیقات خود را صرفاً به موضوع ایران تاریخی محدود نکرده‌اند، بلکه اغلب به زمینه‌ها و موضوعات دیگری نظیر فقه‌اللغهٔ ایرانی، اسلام، و یا حتی ترک‌شناسی نیز پرداخته‌اند.

وجه برجسته‌ای که از همان ابتدا تاکنون در زمینهٔ مطالعهٔ تاریخی دربارهٔ ایران در آلمان غلبه داشته، شکل و شیوهٔ وقایع‌نگاری (histoire des évènements) بوده است. خلاهای محسوس اطلاعات در تحقیق تاریخی دربارهٔ ایران تفوق این شیوه را تضمین می‌کرده است. در این زمینه، علاوه بر اثر پیشگفتهٔ هینتس دربارهٔ تاریخ ایران قبل از به قدرت رسیدن صفویان، لازم است از اثر سترگ اشیولر دربارهٔ تاریخ ایران در اوایل عصر اسلامی و عهد مغول [که تحت عنوان تاریخ ایران در نخستین قرون اسلامی در دو جلد، به ترتیب به قلم دکتر محمدجواد فلاطوری و خانم مریم میراحمدی به فارسی ترجمه و منتشر شده است] و نیز اثر رومر دربارهٔ تاریخ ایران از قرن چهاردهم تا قرن هجدهم نیز یاد شود.

تأکید خاص این مکتب تاریخی بر روی نهادهاست و همین نگرش به فراهم آمدن ارزشمندترین آثار محققان و متخصصان ایرانشناس آلمانی دربارهٔ تاریخ قرون میانه و اوایل عصر جدید ایران راهبر شده است.

والتر هینتس به پیروی از مینورسکی در تصحیح و ترجمهٔ تذکرهٔ الملوك، کتابی دربارهٔ میانی و ترتیبات اخذ مالیاتها (در ایران) از سال ۱۳۶۳ به این سو، منتشر کرد (هینتس، ۱۹۵۲). برخی از دانشجویان هینتس نیز (مثل نجات گویونج، ۱۹۶۲؛ میرکمال نبی‌پور، ۱۹۷۳) رساله‌های خود را دربارهٔ متون دیگری دربارهٔ امور مالی ایران از اواخر قرون وسطی به این سو نوشتند. توجه اولیهٔ هانس روبرت رومر به متون «انشاء» [ادب الکاتب] معطوف بود. وی علاوه بر آثاری که، همچون مکاتبات و رسائل دیوانی دورهٔ تیموریان (۱۹۵۲)، خود در این زمینه منتشر ساخته، دوستان و دانشجویان زیادی را نیز به تحقیق در این زمینه‌ها تشویق کرده‌است. اثر هریرت هُرسِت دربارهٔ حکومت و تشکیلات دیوانی در عهد سلاجقه و خوارزمشاهیان (۱۹۶۴) و تصحیح و ترجمهٔ آلمانی نامهٔ نامی خواندمیر به همت گو تفرید هرمان (۱۹۶۸)، که وی به عنوان رساله‌ای زیر نظر والتر هینتس تهیه کرد، از جمله آثاری بودند که به تشویق رومر پدید آمدند.

یکی از کارهای بسیار مورد علاقهٔ رومر تصحیح و طبع اسناد تاریخی، و به عبارت مشخصتر، اسناد و گزارشها و مکاتبات سیاسی فارسی بوده است (رومر، ۱۹۵۴ و ۱۹۵۷). در ۳۰ سال گذشته در آلمان در اسناد تاریخی و مکاتبات سیاسی فارسی تحقیقات فراوانی شده است و اکثر محققانی که به این تحقیقات علاقه و اشتغال داشته‌اند تحت تأثیر هینتس و رومر و اشیولر بوده‌اند. مشخصات مشروح تحقیقاتی را که در این زمینه انجام شده می‌توان در کتابشناسی مجموعهٔ فرمانهای فارسی از نویسندهٔ مقالهٔ حاضر (۱۹۸۰) یافت. در اینجا باید از تحقیق هریرت بوسه (۱۹۵۹) دربارهٔ دیوانهای رسائل در کشورهای اسلامی نیز یاد کرد. همچنین شایسته است که از مقالهٔ محققانه و مهمی که همو دربارهٔ مطالعه در اسناد فارسی نوشته (۱۹۶۱) و، سرانجام، از مقالهٔ اوذیل مدخل «دیپلماتیک» (Diplomatic) در طبع جدید دایرة‌المعارف اسلام (چاپ لیدن) یاد شود. دو اثر نخست بوسه آن اندازه اهمیت دارند که لازم است به زبانهای مختلف



رومر (راست)، کارل یان (چپ)

به موضوعات مختلفی در همین زمینه پرداخته اند زیر نظر همو تهیه شده اند. بیشتر این نوع رساله‌ها را مؤسسه انتشاراتی کلاوس شوارتز (که پیشتر در فرایبورگ مستقر بود و اینک در برلن فعالیت می‌کند) چاپ و منتشر کرده است. یکی از جدیدترین این آثار ترجمه بسیار روان و پاکیزه کتاب رستم‌التواریخ محمد هاشم آصف (متعلق به اوایل قرن نوزدهم میلادی) به آلمانی به همت خانم بیرگیت هوفمان (۱۹۸۶) است که شروع و حواشی ارزشمندی نیز بر آن افزوده است. هریرت بوسه نیز بخشهایی از [فارسنامه ناصری، اثر مهم مربوط به عهد قاجاریه، را به انگلیسی ترجمه کرده است (۱۹۷۲).

در سالهای اخیر، تاریخ ایران در دوره قاجاریه نیز مورد توجه محققان ایران‌شناس آلمانی قرار گرفته است. از آثار و تحقیقات میگوید (۱۹۵۶)، بوسه (۱۹۷۲) و هوفمان (۱۹۸۶) درباره این دوره از تاریخ ایران پیشتر سخن گفتیم. هریرت بوسه در بسط و گسترش این حوزه تحقیقاتی سهم و اعتبار زیادی دارد. یکی از دانشجویان ایرانی او، به نام کامران اقبال، در اثری که در سال ۱۳۵۶/۱۹۷۷ منتشر کرده، در جنب مطالعه در بخشی از اسناد رسمی این دوره از تاریخ ایران، به مسأله مقدمات نفوذ انگلیسیها در ایران نیز عنایت کرده است (اقبال، ۱۹۷۷). اقبال که اینک در دانشگاه بوخوم تدریس می‌کند، همچنان دامن تحقیق در تاریخ قرن نوزدهم ایران را از دست ننهاده است. سرانجام، نگارنده نیز تحت عنوان استفاده از تذکرها و خاطرات فارسی در مطالعه درباره تاریخ جدید ایران (۱۹۷۹) نوع ادبی خاصی در متون تاریخی قرن نوزدهم ایران، یعنی همان تذکرها و خاطرات، را مورد تحلیل و بررسی قرار داده است.

همچنانکه در خلال سطور گذشته به مناسبت دیگری اشاره رفت، با وجود توفیق مکتب تاریخی هینتس-رومر-اشپولر، بسیاری از محققان ایران‌شناس آلمانی به این موضوع پشت

ترجمه شوند تا همه محققان ایران‌شناس کشورهای مختلف بتوانند از آنها استفاده کنند. در میان آثار جدیدتر بایستی از کتاب فرمان نامه‌های صفویان تألیف رنه شیمکورت (۱۹۸۲) و تحقیق مونیکا گرونکه درباره اسناد مربوط به اردبیل در دوره پیش از مغول (۱۹۸۵) یاد کرد. گوترفید هرمان نیز در گوتینگن تحقیق ارزشمندی درباره اسناد و گزارشهای سیاسی دوره مغول انجام داده است (فراگنر، ۱۹۸۰؛ هرمان، ۱۹۶۸). شاید بتوان گفت که مورخان ایران‌شناس آلمان همدوش محققان ایرانی و روسی در چهل سال گذشته بیشترین سهم را در تحقیق و مطالعه درباره اسناد و گزارشهای سیاسی و فارسی داشته‌اند.

محققان ایران‌شناس آلمانی، علاوه بر رساله‌های مفرد متعدد، آثار بسیار مهمی در زمینه مطالعات تحلیلی و استنتاجی درباره نهادها و تشکیلات دیوانی، بویژه در عصر صفوی، منتشر ساخته‌اند. در این زمینه، دو اثر از کلاوس-میکائیل رُهر بورن، شاگرد اشپولر، بویژه درخور ذکر است (رُهر بورن، ۱۹۶۶ و ۱۹۷۷)؛ هر دوی این آثار از بهترین کتابهایی هستند که در چند دهه اخیر درباره صفویان منتشر شده است.

میل کردن از تحقیق در تاریخ نهادها و تشکیلات دیوانی به مطالعه در تاریخ اجتماعی-اقتصادی ایران، جریان کاملاً یک‌سویه و برگشت‌ناپذیری نیست. کارهای والتر هینتس در زمینه مطالعه در تاریخ اجتماعی-اقتصادی ایران (هینتس، ۱۹۴۹، ۱۹۵۰، ۱۹۵۲) راه تازه‌ای در این حوزه مطالعاتی گشود. پاول لوفت، که پیشتر از شاگردان هینتس بوده و اینک در دانشگاه «دارم» (Durham) انگلستان است، آثاری از الهامات و تأثیرات هینتس را در رساله دکترای خویش درباره ایران در عصر شاه‌عباس صفوی نمودار می‌سازد. یکی از آثار بسیار قابل تحسین و فوق‌العاده در این زمینه تحقیق استادانه رُزماری کوییرینگ زوکه درباره تاریخ اجتماعی اصفهان در قرون پانزدهم و شانزدهم (نهم و دهم هجری) است (کوییرینگ زوکه، ۱۹۸۰). رساله دکترای هاینتس گتورک میگوید درباره ساختار جامعه ایرانی در نیمه دوم قرن نوزدهم (میگوید، ۱۹۵۹) که هنوز انتشار نیافته نیز از جمله آثار قابل توجه در این زمینه است. میگوید نیز از شاگردان والتر هینتس بوده است. در همین زمینه بی‌مناسبت نیست که به سهم نگارنده این مقاله در جلد ششم تاریخ ایران کیمیریبج (فراگنر، ۱۹۸۶) نیز اشاره شود.

زمینه تاریخی دیگری در مطالعات ایران‌شناسی، که با اقبال جدی محققان آلمانی مواجه بوده است، طبع و تصحیح منابع روایی مهم و تاریخهای وقایع نگارانه فارسی و ترجمه آنها (بیشتر به زبان آلمانی) بوده است. یکی از کارهای بسیار مورد علاقه رومر فعالیت در همین زمینه است. تعدادی از رساله‌های دکترای که

نیز نسلهای بعدی اسلام‌شناسان آلمانی زبان درآمد. امروزه محققان ایران‌شناس و اسلام‌شناس آلمانی زبان مدیون تحقیق بسیار ارزشمند او دربارهٔ مجاز و استعاره در شعر نظامی (۱۹۲۷) و نیز اثر عظیم و ماندگار او تحت عنوان دریای جان (*Das Meer De Saale*, ۱۹۵۵) هستند که تحقیقی بسیار ممتاز دربارهٔ اصطلاحات و تعابیر ادبی و دینی حوزه‌های عرفانی و صوفیانه فریدالدین عطار است.

امروزه فریتس مایر، اسلام‌شناس بسیار برجستهٔ سوئیسی که در دانشگاه بال تدریس می‌کند، در همین زمینه‌ها به تحقیق و مطالعه اشتغال دارد. یکی از آثار استادانهٔ او تحقیق و تحلیلی است که دربارهٔ رباعیهای مهستی، بانوی شاعر و آزادهٔ قرون میانهٔ ایران، که سینه به سینه در میان عامهٔ مردم نقل می‌شده، انجام داده است. توجه مایر در این گونه تحقیقات صرفاً به بررسی وجوه و ویژگیهای ادبی این اشعار نبوده، بلکه وی به صرافت طبع بازتابهای فرهنگ مادی و بازتابهای عالم معنوی آدمهای گمنام جامعهٔ شهری ایران قرون وسطی را نیز در این اشعار می‌جسته است. تحقیق مفصل مایر دربارهٔ زندگینامهٔ ابوسعید ابوالخیر، عارف خراسانی (۱۹۷۶)، بی‌تردید یکی از برجسته‌ترین و پرتأثیرترین آثار محققانه و از نظر ذوق ورزی و هنری نیز یکی از دل‌انگیزترین کارهایی است که دربارهٔ ایران انجام شده است. این کتاب برای کسانی که بخواهند دربارهٔ تصوف تحقیق کنند منبع و راهنمایی بی‌بدیل است.

خانم آن ماری شیمل، محقق برجستهٔ آلمانی که بیشتر به مطالعات اسلامی اشتغال دارد نیز در کارهای خود توجهی جدی به شعر و عرفان ایرانی مبذول داشته است. او بیشتر آثار خود را به زبان انگلیسی نوشته و لذا در میان محققان و کتابخوانهای انگلیسی‌زبان بخوبی شناخته شده است. یکی از امتیازات خاص آثار او توجهی است که وی در آنها به تأثیر عنصر هندی در ادبیات فارسی کرده است. آخرین اثر او (شیمل، ۱۹۸۴) از این حیث بسیار گویاست. در میان محققان و وابستگان به محافل روشنفکری غیردانشگاهی آلمان غربی، هیچ کس به اندازهٔ شیمل در انظار محققانی که دربارهٔ ادبیات ایران تحقیق می‌کنند شهرت نیافته است.

ویلهلم هاینس، محقق اتریشی که در حال حاضر در دانشگاه وورتسبورگ تدریس می‌کند، در تحقیق و تألیف (۱۹۷۳) راجع به سبک هندی، که بواقع برای مخاطبان غیر بومی سبکی بسیار دیرپا و نامفهوم است، پیشگام بوده است. جدیدترین کاری که در زبان آلمانی دربارهٔ شعر کهن فارسی شده اثر شمس انوری-الحسینی (۱۹۸۶) است که در آن نوع لغزها و معماهای ادبی در ادب کهن فارسی بررسی شده است.

کرده‌اند. در حال حاضر بوسه توجه عمدهٔ خود را به جهان عرب معطوف کرده است؛ هُرست و نیونر نیز کمابیش همین کار را کرده‌اند. اریکا گلاسن مدتهاست که به مطالعه در ادبیات تطبیقی رو کرده است، و زهربورن امروزه عمدتاً سرگرم مطالعات ترک‌شناسی در حوزهٔ فقه‌اللغه است. مطالعه در تاریخ ایران ظاهراً برای این محققان آن اندازه جاذبه نداشته است که همچنان توجه ایشان را به خود معطوف بدارد.

با این حال، معدودی از محققان آلمانی زبان تاریخ ایران از چارچوبی که گفته شد بیرون‌اند. یکی از بهترین و برجسته‌ترین نمونه‌های این گروه کارل یان اتریشی چکسلواکی الاصل است که سالها در دانشگاه لیدن هلند تدریس کرده است. همهٔ اهتمام محققانهٔ این ایران‌شناس تا این زمان یکسره معطوف به مطالعه در تاریخ دورهٔ ایلخانان و بخصوص مطالعه دربارهٔ رشیدالدین فضل‌الله، مورخ صاحب‌نام و وزیر حکمرانان مغول قرن هشتم هجری، بوده است. به برکت همین مساعی بی‌وقفه و یکدلهٔ کارل یان امروزه ترجمهٔ کاملی از کل جامع‌التواریخ این مورخ برجستهٔ ایرانی به زبان آلمانی در دست است.

از زمرهٔ همین محققان باید از هربرت و. دودا نام برد که سالها استاد ترک‌شناسی و مطالعات اسلامی دانشگاه وین بوده است. او، در جنب توجه عمده‌ای که به تاریخ عثمانی دارد، تحقیقات گسترده‌ای در منون تاریخی فارسی دربارهٔ سلاجقهٔ آناتولی (یا سلاجقهٔ روم) انجام داده است. نمایانترین حاصل مساعی او در این زمینه ترجمهٔ آلمانی *الاورامرالعلانیه فی الامورالعلانیه* ابن بی‌بی (دودا، ۱۹۵۹) است که احياناً مهمترین تاریخ وقایع مربوط به سلاجقهٔ روم است. ذیلاً دربارهٔ دستاوردهای فرهنگی-تاریخی محققان ایران‌شناس دانشگاه توپینگن سخن خواهیم گفت.

۵) روند مطالعه دربارهٔ تمدن ایرانی به عنوان بخشی از مطالعات اسلام‌شناسانه

● ادبیات

یکی از برجسته‌ترین چهره‌ها در زمینهٔ مطالعات اسلام‌شناسانه در آلمان قرن بیستم هلموت ریتز است. او تحقیق در زبان‌شناسی و فقه‌اللغه و نیز تجزیه و تحلیل علمی اسلام را از لوازم ضروری فهم فرهنگ سنتی اسلام می‌دانست و لذا گسترهٔ تحقیقات و مطالعاتش از صرف پرداختن به موضوعات و مطالب ایرانی یا فارسی بسیار فراتر می‌رفت. او هرگاه می‌خواست توجه خود را به نحو جدی به مطالعه دربارهٔ ایران معطوف بدارد، پیشتر دربارهٔ فصول مشترک ادبیات با اسلام، و یا به عبارت دقیقتر، شعر و تصوف، تحقیق می‌کرد. نوع نگرش و رویکرد او به شعر ایرانی و (عمدتاً) تصوف ایرانی به صورت سرمشقی برای شاگردان او و

یوهان کریستف بورگل، محقق آلمانی که در حال حاضر با دانشگاه زوریخ همکاری می‌کند، با تحلیلها و ترجمه‌های ادبی خود پیوندهایی بین ادبیات قدیم و جدید برقرار نموده است. رودلف گلپکه، محقق سوئسی، که در طول حیاتش از هر آلمانی زبان دیگری با ادبیات جدید ایران آشناتر بود، نیز نقبهایی از ادبیات جدید به ادبیات کهن ایران زده بود. او شاگرد فریتس مایر بود. از جمله متخصصان دیگر آلمانی زبان در زمینه ادبیات ایران که لازم است نام او در اینجا یاد شود ابرهارد کروگر از مونیخ است. ممتازترین اثر او در این زمینه تحلیلی است درباره آثار صادق هدایت (۱۹۷۷).

گوتفرد هرمان، از استادان دانشگاه گوتینگن، نیز درباره نثر جدید فارسی کار کرده است. او با فرامرزه‌ها، متخصص ادبیات آلمانی در دانشگاه تهران، ترجمه آلمانی مجموعه‌ای از داستانهای کوتاه فارسی متعلق به قرن بیستم (بهزاد - بورگل - هرمان، ۱۹۷۸) را ویراسته است.

بخش اعظم ترجمه‌های آلمانی ادبیات فارسی کار آن عده از محققان دانشگاهی است که در زمینه فقه‌اللفه کار می‌کنند. این جریان خصوصاً در مورد محققان ایرانشناس جمهوری دموکراتیک آلمان، که ترجمه آثار ادبی ایران را بحق یکی از وظایف مهم و عمومی متخصصان دانشگاهی می‌دانند، صادق است. کارهای مانفرد لورننس و ورنرزوندنمن از بهترین مصادیق این مدعاست؛ بیشتر به نقش پیشگامانه کار بزرگ علوی (که در برلن شرقی زندگی می‌کند) در زمینه تاریخ ادبیات نوین ایران اشاره کردیم.

سرانجام، لازم است که در این مقوله به ادبیات اصطلاحاً عامیانه نیز اشاره کنیم. سهم محققان دانشگاهی در این زمینه اندک و پراکنده است. دو محقق جوان، یعنی رکنسنا هاگ - هیگوشی و اولریخ مارتسولف در اثر خود (۱۹۸۴) به تجزیه و تحلیل داستانهای عامیانه فارسی پرداخته‌اند. تحقیق اینگیرگ تالهامر (یا بعداً اینگیرگ بالداف)، ترک‌شناس اتریشی مقیم بامبرگ، درباره ترانه‌ها و آوازهای عامیانه ازبکهای شمال افغانستان (۱۹۸۴) نیز از آن جهت که این ازبکها دوزبانه (ازبکی و فارسی) اند در اینجا یادکردنی است.

● مطالعات فرهنگی - تاریخی ایرانی در دانشگاه توپینگن، و «اطلس خاور نزدیک توپینگن»

هاینتس گائوبه در «سه‌ینار شرقی دانشگاه توپینگن» زمینه تحقیق تازه و بدیعی در حوزه مطالعات ایرانی مطرح و معرفی کرد که ریشه در دوزمین سنتی تر تحقیقات ایرانی، یعنی فقه‌اللفه ایرانی و اسلام‌شناسی داشت. گائوبه در این زمینه تحقیق جدید،

روش‌شناسی فقه‌اللفه ایرانی و عربی را به نحوی خلاق و پویا با فنون و دقایق باستانشناسی و جغرافیا تلفیق کرده و با این کار به رهیافتی درخور توجه در طرح سؤالاتی درباره تاریخ اسکان و ابنیه در فلات ایران راه برده است. نتایج این تحقیق در بررسی پُردامنه گائوبه درباره تاریخ اسکان و ارتباطات در ایالت آرژان/کهگیلویه در جنوب ایران، از هجوم اعراب تا پایان عصر صفوی (۱۹۷۳) و هم در تحقیق و تألیف او به زبان انگلیسی درباره تاریخ ساختاری شهرسازی سنتی، تحت عنوان شهرهای ایران (۱۹۷۹) و، سرانجام، در بررسی تحلیلی گرانه او به اتفاق یوزن ورت درباره بازار اصفهان (۱۹۷۸)، منعکس است.

تازه‌ترین اثری که در این زمینه چندوجهی یا چندین رشته‌ای تحقیقات ایرانی انتشار یافته اطلس خاور نزدیک توپینگن است. در اینجا لازم است که، علاوه بر تعداد کثیری نقشه‌های جغرافیایی و تاریخی و فرهنگی و اجتماعی، از برخی آثار منتشر شده دیگر که به این طرح مطالعاتی مربوط اند یاد شود. یکی از این آثار تألیف هاینتس هالم (۱۹۷۴) است که در آن گسترش مذهب فقهی شافعی در ایران قرون میانه بتفصیل بررسی شده است. دروتی کراولسکی نیز دو اثر مهم در زمینه جغرافیای تاریخی نوشته: یکی بررسی تاریخی - جغرافیایی درباره ایران دوره ایلخانان در قرون هفتم و هشتم هجری (۱۹۷۸) و دیگری تحلیلی زبانی و محتوایی از وصف خراسان در جغرافیای حافظ ابرو (۱۹۸۴).

● دین و مذهب و تاریخ علم

بنابر آنچه پیشتر گفته شد، قاعدتاً بایستی روشن شده باشد که بیشتر مطالعات محققان آلمانی زبان درباره مسائل دینی و مذهبی ایران در تحقیقات ایشان درباره مسائل ادبی و تاریخی ایران مندرج است. امروزه نامبردارترین محقق آلمانی زبانی که درباره عرفان ایرانی کار می‌کند یک مورخ ادیان از میان دانشجویان فریتس مایر به نام ریچارد گراملیش است. کتاب سه جلدی طریقه‌های درویشی شیعی در ایران (۱۹۶۵ و ۱۹۷۶ و ۱۹۸۱)، که هیچ کتابخانه جدی در ایران از داشتن آن بی‌نیاز نیست، اثر اوست. این اثر سه جلدی در واقع دایرة‌المعارف عظیمی درباره تصوف از نظر زندگی اجتماعی و روحانی ایران کنونی است. گراملیش یکی از محققان پُر اثر در این زمینه است. با این حال، وی در سایر آثارش توجه جدی چندانی به ایران نداشته است. تحقیق و مطالعه درباره الهیات تشیع اثنی عشری سالیان متمادی دستمایه عبدالجواد فلاطوری، استاد درس اسلام در دانشگاه کلن، بوده است. در تحقیقات و مطالعات او نیز ایران همواره در کانون توجه نبوده است. فلاطوری در سالهای اخیر در زمینه

است؛ توجه رودلف ماکوخ، محقق سامی‌شناس دانشگاه برلن، به ماندایی‌ها یا صابئین و زبانشان (۱۹۷۶) از همین دست است. نویسنده مقاله حاضر هیچ مطلبی که به زبان آلمانی درباره یهودیان دوران جدید و معاصر ایران نوشته شده باشد سراغ ندارد.

۶) علوم سیاسی و تاریخ معاصر ایران منطقه خاور نزدیک و میانه حداکثر بیست سال است که به صورت زمینه‌ای مطالعاتی برای رشته‌های علوم سیاسی دانشگاه‌های آلمانی زبان درآمده است و در همین مدت به نحو روزافزونی مورد توجه و تحقیق قرار گرفته است. با این حال، رویکرد به مسائل و موضوعات ایران در این مطالعات جنبه کاملاً فرعی دارد و نسبت به مسائل و موضوعات جهان عرب، منازعات اعراب و اسرائیل، و جمهوری ترکیه، کمتر به آن توجه می‌شود. روشن است که اینچنین رویکردی به مسائل سیاسی معاصر ایران با اهمیتی که روابط بازرگانی با ایران چه قبل و چه بعد از انقلاب اسلامی برای آلمان داشته همساز و هماهنگ نبوده است. روشنفکران آلمان غربی نیز به نوبه خود از دهه ۱۹۶۰ به این سو نظری منتقدانه نسبت به ایران داشته‌اند. مواضع ایشان در این زمینه عمدتاً معطوف به همستگی سیاسی با جریانات مخالف دستگاه در ایران بوده است. این گرایش باعث انتشار آثار بسیار زیادی درباره اوضاع سیاسی ایران شده که برای قاطبه کتابخوانهای آلمانی نوشته شده‌اند. البته بخش اعظم این آثار در سطح بالایی هستند و اکثر آنها را متخصصان علوم سیاسی که تحصیلات دانشگاهی داشته‌اند نوشته‌اند. با این حال، تعداد آثار به تمام معنی محققانه که در این زمینه انتشار یافته‌اند اندک است. به این معنی که بیشتر این آثار، هرچند در سطح بالا و پیشرفته‌ای باشند، اساساً بین آثار محققانه و روزنامه‌نگاران کمابیش دشوار است، اما این مسلم است که آثار متعلق به هر کدام از این دو مقوله بر فرضهای متفاوتی مبتنی هستند. این تفاوتها بویژه در متن سنتهای دانشگاهی کشورهای آلمانی زبان کاملاً قابل تشخیص‌اند. در طیف آثاری که بینابین آثار محققانه علوم سیاسی و آثار مشخصاً عمومی‌تر در این زمینه منتشر شده‌اند می‌توان از کتاب *ایران اولریخ گرکه و هارالد مینرت* (۱۹۷۵) و کتاب *ماوایران فردریک کوخ واسر* (۱۹۶۱) نام برد. فضای منتقدانه روشنفکری آلمان در اواخر دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ قویاً تحت تأثیر کتاب *بهمن نیرومند*، متخصص ایرانی علوم سیاسی در برلن غربی، تحت عنوان *ایران* (۱۹۶۷) بود. این کتاب بیش از هر اثر دیگری بر تفکر و تصور چپ جدید آلمان درباره مشکلات و مسائل جهان

تحلیل عناصر دینی در کتابهای درسی بعد از انقلاب اسلامی در ایران تحقیق می‌کرده است.

کاری که هارالد لوشنر، متخصص حقوق دانشگاه ارلانگن، درباره اصول فقه شیعه امامیه کرده (۱۹۷۰)، هرچند از مدار بحث حاضر ما خارج است، دروغ است که در همین حد نیز بدان اشاره نشود. اکثر متخصصان اسلام‌شناس آلمان هنوز برای مطالعه درباره تشیع اثنی عشری منزلت درخوری قایل نیستند، در حالی که محققانی هم که به طور تخصصی و حرفه‌ای درباره شریعت مختلف تحقیق می‌کنند کمترین توجهی به مسائل فقه اسلامی ندارند.

درباره مطالعاتی که در زمینه تاریخ دینی و مذهبی ایران عصر صفوی شده بوده در بخش چهارم همین مقاله سخن گفتیم. درخور توجه است که حتی انقلاب اسلامی ایران و پی آمدهای آن چندان مورد توجه و تحقیق ایرانشناسان آلمانی قرار نگرفته و جز چند مقاله محققانه (انده، ۱۹۸۰؛ فراگنر، ۱۹۸۳؛ رومر، ۱۹۸۲) مطلبی درباره آن نوشته نشده است. بنابراین، در اینجا تنها باید به دو رساله فوق لیسانس، که به هر حال بارقه‌هایی از عنایت به این جریان‌اند، اشاره کنیم. یکی از این دو رساله در اسلام‌شناسی تهیه و تقدیم شده است و دیگری در فقه‌اللغه ایرانی. رساله نخست از آن یورگن یاکوبیس درباره ذهنیت تاریخی شهید مرتضی مطهری است که هنوز منتشر نشده است. رساله دوم نیز تحقیقی است که فاطمه سمازاده درباره «اسلامی کردن» کتابها و برنامه‌های درسی ایران در سالهای بعد از انقلاب اسلامی فراهم آورده است (۱۹۸۶). علاوه بر اینها، حتماً لازم است از نخستین رساله دکتری که در حوزه مطالعات اسلام‌شناسانه آلمانی درباره جمهوری اسلامی ایران تهیه شده است یاد کنیم. این رساله (۱۹۸۵) حاصل تحقیق سیلویا تلنباخ درباره قانون اساسی سال ۱۳۵۸ ایران است، و سیلویا آن را در دانشگاه فرایبورگ زیر نظر استاد رومر گذرانده است.

توجه محققان ایرانشناس و اسلام‌شناس آلمانی‌زبان به جنبشها و حرکت‌های دینی غیراسلامی و یا جوامع اقلیت غیرمسلمان در تاریخ ایران عصر جدید نیز بسیار کم و محدود بوده است. توجه جدی فرهاد سبحانی، محقق ایرانشناس ایرانی و مدرس دانشگاه آزاد برلن، به عقاید بایبه و بهائیه در خلال تدریس و تحقیق خود، یکی از استثناها در این جریان است. سایر جوامع و گروه‌های دینی و مذهبی، همچون یزیدیها و اهل حق، نیز گاهی موضوع تحقیقات اجتماعی و انسان‌شناسی قرار گرفته‌اند. در سراسر این تحقیقات معدود و پراکنده به جامعه اقلیت زردشتیان امروز ایران تقریباً هیچ توجهی نشده است. درباره مسیحیان ایرانی نیز بندرت، آنهم در خلال مطالعات سامی، تحقیق شده

سوم تأثیر گذاشت. نیرومند اخیراً کتابی درباره آثار و نتایج انقلاب اسلامی در ایران (۱۹۸۶) منتشر کرده است.

در این مقاله مجال آن نیست که بتفصیل درباره همه آثاری که از این دست در زبان آلمانی درباره انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی ایران منتشر شده و گاه بسیار قابل توجه اند سخن بگویم. ایران - عراق: «حتی لاتکون فتنه» (۱۹۸۷) به قلم مالانوسکی - اشترن نمونه کامل عیاری از این دست آثار ویا از این نوع ادبی در متون آلمانی بود.

اما، همچنانکه گفته شد، حاصل تحقیقات صرفاً دانشگاهی در این زمینه بسیار اندک بوده است. هیچک از مؤسسات تحقیقاتی علوم سیاسی در آلمان برنامه منظمی برای پرداختن به امور و مسائل ایران ندارند. در آلمان فدرال، هر جا هم که مثل ارلانگن و برلن غربی و یا مؤسسه آرنولد - برگستراسر در فرایبورگ توجهی جدی به تحقیق در مسائل خاورمیانه می شود باز کشورهای عربی و ترکیه در کانونهای این توجه و تحقیق قرار دارند.

در جمهوری دموکراتیک آلمان هم وضع از همین قرار است. در آلمان شرقی، و خصوصاً در لایپزیگ، تحقیقات به اصطلاح چندوجهی درباره خاورمیانه بسیار پیشرفته تر از بقیه کشورهای آلمانی زبان است. حاصل این گرایش ویژه در سالهای اخیر دو اثر بسیار مهم در این زمینه بوده است: یکی از این دو اثر اولین و تا به امروز یگانه ترجمه آلمانی حکومت اسلامی امام خمینی (ایتخرنسکا - حسن، ۱۹۸۳) است. اثر دیگر حاوی گزارش تفصیلی و در عین حال تحلیلی انقلاب اسلامی و بی آمدهای آن در ایران است که ابرت و فورتیگ و مولر (۱۹۸۷) مشترکاً آن را تدوین کرده اند. همچنانکه انتظار می رفت، نویسندگان این کتاب، که در آلمان غربی نیز عرضه گردیده است، در توصیف و تحلیلهای خود از روش شناسی و نوع نگرش خاص معهود در علوم اجتماعی مارکسیستی - لنینیستی پیروی کرده اند. اما این دقیقاً همان نکته ای است که شکوفاتر بودن این گونه مطالعات را در آلمان شرقی نسبت به بقیه کشورهای آلمانی زبان توضیح می دهد. هنوز در آلمان غربی اثر محققانه ای از این دست در زمینه علوم سیاسی که با این اثر قابل قیاس باشند فراهم نیامده است.

در سالهای ۱۹۷۹ و ۱۹۸۰، بنیاد فردریک ابرت، که پیوندهای نزدیکی با حزب سوسیال دموکراتیک آلمان دارد، دو کنفرانس بین المللی درباره انقلاب اسلامی ایران برگزار کرد. مجموعه مقالاتی که در این دو کنفرانس عرضه شد به صورت کتابی به نام ایران در بحران (۱۹۸۰) در بن انتشار یافت. همین بنیاد در سال ۱۹۸۴ کنفرانس دیگری برای بررسی مسأله جنگ ایران و عراق برگزار کرد. آثار مهم دیگری که از این نقطه نظر درباره ایران و

افغانستان منتشر شده است همانهایی است که در مؤسسه مطالعات اجتماعی تطبیقی برلن فراهم آمده است. در اینجا حتماً باید از دو اثر بسیار عالمانه ای یاد کرد که یان - هیرن گرومهیر و کورت گروسینگ، از محققان سخت کوش برلن غربی، فارغ از هر گونه حمایت تشکیلاتی، ویراسته و منتشر کرده اند (۱۹۸۰ و ۱۹۸۱). نویسندگان انگلیسی زبان در دومین مجلد سهم داشته اند (دین و سیاست در ایران، ویراسته نیکی کدی، نیوهیون، ۱۹۸۳). متأسفانه مقالات آلمانی اثر مزبور به انگلیسی ترجمه نشده است تا مورد استفاده خوانندگان انگلیسی زبان قرار بگیرد.

در طول بیست یا سی سال گذشته، علمای علوم سیاسی توجه چندانی به ایران بعد از جنگ اول جهانی مبذول نکرده اند. با این حال، احمد مهرا، از مورخان و متخصصان ایرانی علوم سیاسی در آلمان، درباره اوضاع و احوال ایران در سالهای بعد از جنگ اول تحقیقات منظمی انجام داده و مهمتر از همه آنکه مناسبات ایران و آلمان را در دوره رضاشاه براساس اسناد و گزارشهای بایگانیهای آلمان (مهرا، ۱۹۷۶، ۱۹۷۷، ۱۹۸۵) کاویده است.

سایر آثار این مقوله از مطالعات ایرانی بیشتر به صورت اتفاقی پدید آمده اند تا به عنوان نتیجه تحقیقات برنامه ریزی شده (مثلاً - رواسانی [بدون تاریخ]؛ زورر ۱۹۷۸).

یگانه مؤسسه تحقیقاتی آلمان که، بدون ارتباط با هیچ دانشگاهی، به مسائل و موضوعات ایران امروز می پردازد «مؤسسه شرقی آلمان» در هامبورگ است که اودو اشتینباخ فعالانه آن را اداره می کند. فصلنامه ای که این مؤسسه با نام *Orient* (شرق) منتشر می کند به طور منظم حاوی مقالاتی درباره ایران است. در این نشریه، در عین حال، بهترین مجموعه خبرها و چکیده های تحقیقات جاری آلمان درباره مسائل معاصر خاورمیانه ارائه می شود.

[قسمت دوم مقاله در شماره بعد]

حاشیه:

* این مقاله نیز از همان منبعی برگرفته شده که مقالات پیشین ایران شناسی در کشورهای مختلف (مندرج در شماره های گذشته نشر دانش) از آن برگرفته شده بود. نویسنده این مقاله، برت گ. فراگتر، مدیر گروه مطالعات ایرانی در دانشگاه آزاد برلن است و مهمترین موضوعات تحقیقاتی مورد علاقه اش تاریخ اقتصادی ایران و ماوراءالنهر پیش از عصر جدید از بعد از مغول تا آغاز قرن بیستم است. عنوان اصلی و کامل این مقاله، که پیش از یکی شدن دو آلمان نوشته شده است، «مطالعات اسلامی - ایرانی و مطالعه درباره ایران دوره اسلامی در کشورهای آلمانی زبان: جمهوری فدرال آلمان؛ جمهوری دموکراتیک آلمان؛ اثریش؛ و سوئیس» بوده است. اصل مقاله مزبور به زبان آلمانی بوده و رودی متی آن را به انگلیسی ترجمه کرده است.

(۱) هاینس هالم کتاب دیگری نیز تحت عنوان تشیع در سال ۱۹۸۸ منتشر کرده که در یکی از شماره های پیشین نشر دانش (سال دهم، شماره ۲، خرداد و تیر ۱۳۶۹، ص ۸۵) توسط مترجم همین مقاله معرفی گردیده است - م.